

گفتگو با فرهنگ سازان بزرگ ایران

۶ _ مصاحبه با آقای نظامی گنجوی در سن شصت و هشت سالگی (بخش یک)

از دکتر عباس احمدی



پرتره ی نظامی گنجوی، اثر محمداوف. نقاش آذربایجانی

اشاره _ باخبر شدیم که یکی از اندیشمندان بلند آوازه ی ایرانی به نام آقای نظامی گنجوی در شهر گنجه واقع در آذربایجان اقامت دارند و با زحمات فراوان توانستیم مصاحبه ای با ایشان ترتیب بدهیم.

ع ۱ _ آقای نظامی گنجوی، از این که با این همه گرفتاری، دعوت ما را برای مصاحبه قبول کرده اید بسیار سپاسگزارم. برای آشنایی بیشتر خوانندگان جوان ما، خواهش می کنم راجع به دوران کودکی خود کمی صحبت بفرمایید.

ن گ _ نام کوچک من الیاس و نام پدرم یوسف است و بهمین علت به من الیاس بن یوسف می گویند. بنده در سال ۱۱۴۱ میلادی، یعنی حدود هشتصد و شصت و یک سال پیش، در شهر گنجه واقع در منطقه ی آذربایجان به دنیا آمدم، بنده در سنین کودکی پدر خود را از دست دادم و یتیم شدم، اما این موضوع باعث نشد که از درس و مشق خود عقب بمانم و با کوشش فراوان، توانستم تحصیلات خود را در علوم ادبی و علوم طبیعی و فلسفه و علوم نقلی و عقلی به پایان برسانم. اکنون، مدت شصت و هشت سال است که در همین شهر گنجه زندگی می کنم و بندرت از این شهر به جایی مسافرت کرده ام، گرچه با دربار بسیاری از شاهان و امرا سرو کار دارم، اما زندگی ساده ای برگزیده ام و در منتهای قناعت و مناعت زندگی می کنم.

ع ۱ - چرا به شما نظامی گنجوی می گویند؟
ن گ - «نظامی» تخلص شعری من است و «گنجوی» نیز یعنی کسی که اهل شهر گنجه است.

ع ۱ - شهر گنجه در حال حاضر، در جمهوری آذربایجان قرار گرفته است، اما، در اصل متعلق به ایران بوده است. (افسوس که دست ایام و گردش روزگار، گنجه و بسیاری از شهرهای دیگرمانند باکو و ایروان و سمرقند و بخارا و هرات و کابل و تیسفون را از پیکر ایران بزرگ جدا کرده است) شهر گنجه، از نظر جغرافیایی، بین شهر باکو، پایتخت آذربایجان و شهر تفلیس، پایتخت گرجستان قرار دارد. شهر گنجه در قرن پنج یا ششم میلادی بنا نهاده شد. در سال ۱۱۳۹ میلادی، یعنی دو سال قبل از تولد نظامی گنجوی، بر اثر زلزله آسیب فراوان دید. در سال ۱۲۳۱ میلادی، یعنی بیست و دو سال بعد از مرگ نظامی گنجوی، در اثر حمله ی مغول ها ویران گردید. سپس به تدریج از خاکستر ویرانی سر برداشت. در سال ۱۸۰۴ میلادی به دست روس ها افتاد و نام آن به «الیسا وت پل» (Elisavetpol) تغییر یافت. پس از انقلاب بلشویکی، دوباره نام این شهر به گنجه برگردانیده شد. اما در سال ۱۹۳۵ میلادی به افتخار آقای اس ام کیروف (S. M. Kirov)، شهر گنجه به نام کیروف آباد (Kirovabad) نامگذاری گردید. مجدداً، بعد از استقلال جمهوری آذربایجان، نام این شهر به نام اصلی آن یعنی به گنجه تغییر یافت. شهر گنجه در حال حاضر، حدود سیصد هزار نفر جمعیت دارد و بعد از باکو، بزرگترین مرکز صنعتی جمهوری آذربایجان است. جمهوری آذربایجان حدود هشت میلیون نفر جمعیت دارد.



عکسی از شهر گنجه، زادگاه نظامی گنجوی

بعد از این که مختصری راجع به گنجه، زادگاه شما، صحبت کردیم، به گفتگوی اصلی خود بر می گردیم و راجع به کارهای ادبی شما بحث می کنیم. اگر حافظ و سعدی در زمینه ی غزلسرایی و در قالب غزل استاندند، جنابعالی نیز در زمینه ی مثنوی، تبحر فراوان دارید. از این نظر، یعنی از نظر استادی در قالب مثنوی، تنها حکیم ابوالقاسم فردوسی و مولانا جلال الدین محمد بلخی، با شما قابل مقایسه هستند. آقای نظامی گنجوی، مهم ترین کتابی که در قالب مثنوی سروده اید کدام است؟

ن گ - مهم ترین و معروف ترین کتاب من، خمسه ی نظامی است. بنده این مجموعه را در عرض بیست و سه سال، به تدریج، سروده ام. یعنی اولین دفتر آن را در سن سی و هفت سالگی شروع کردم و آخرین دفتر آن را در سن شصت سالگی به پایان رساندم. اگر فردوسی، سی سال از عمرش را صرف سرودن شاهنامه کرد، من نیز مدت بیست و سه سال از عمرم را در راه سرودن این اثر صرف کردم.



مجنون در میان وحوش صحرا، مینیاتور مکتب هرات، اثر یکی از شاگردان استاد بهزاد، نسخه ی خطی، موزه ی بریتانیکا

ع ۱ - خمسه یعنی چه؟

ن گ - خمسه به زبان عربی یعنی پنج و به معنای آن ست که خمسه ی نظامی از پنج دفتر درست شده است .

ع ۱ - دفتر اول خمسه ی نظامی کدام است؟

ن گ - دفتر اول، «مخزن الاسرار» یا «گنجینه ی رازها» است که آن را در سن سی و هفت سالگی سروده ام.

ع ۱ - دفتر دوم خمسه ی نظامی کدام است؟

ن گ - دفتر دوم، «خسرو شیرین» است که آن را دو سال بعد، یعنی در سن سی و نه سالگی سروده ام.

ع ۱ - دفتر سوم خمسه ی نظامی کدام است؟

ن گ - دفتر سوم، «لیلی و مجنون» است که آن را نه سال بعد یعنی در سن چهل و هشت سالگی سروده ام.

ع ۱ - دفتر چهارم خمسه ی نظامی کدام است؟

ن گ - دفتر چهارم، «هفت پیکر» است که آن را «هفت گنبد» و «بهرام نامه» نیز نامیده اند. من این دفتر را هشت سال بعد، یعنی در سن پنجاه و شش سالگی سروده ام.

ع ۱ - دفتر پنجم خمسه ی نظامی کدام است؟

ن گ - دفتر پنجم، «اسکندر نامه» است که از دو بخش درست شده است. بخش اول به نام «شرفنامه» و بخش دوم به نام «اقبالنامه» یا «خردنامه» می باشد. من این دفتر را چهار سال بعد یعنی در سن شصت سالگی سروده ام.

ع ۱ - با این حساب، هشت سال است که از آفرینش آخرین دفتر خمسه ی نظامی می گذرد. ن گ - همین طور است که می گوئید. زیرا من اکنون شصت و هشت سال دارم.

ع ۱ - آقای نظامی گنجوی، شعرهای شما سرشار از اشاره های متعدد به مرگ و بی وفایی دنیا و زودگذر بودن عمر آدمی است. امروز، اگر موافق باشید، می خواهیم شعرهای شما را از این زاویه بررسی کنیم.

ن گ - موافقم.



شمایل مرگ در فیلم «مهر هفتم» اثر اینگمار برگمن

۱ - گنج امان نیست در این خاکدان

ع ۱ - یکی از موضوعات مهم در ادبیات فارسی، مساله ی مرگ است. بسیاری از بزرگان ادب و فرهنگ

ایران، مانند فردوسی، خیام، مولوی، و حافظ به این مساله اندیشیده است و به این نتیجه رسیده اند که این جهان مادی، ناپایدار و زودگذر و فانی است. آن‌ها معتقدند که این فلک غدار و این آسمان کج مدار، عجزه‌ی شریر و بدکاری است که بشر را هلاک می‌کند و امید و آرزوهای او را بر باد می‌دهد. جنابعالی چه نظری در این مورد دارید؟

نگ - این دنیا چشمه‌سرابی بیش نیست. فریب این دنیا را مخورید. زیرا اگرچه ظاهرش جوان و رنگارنگ، اما در زیر این ظاهر دلفریب، عجزه‌ی پیر و زشتی پنهان است. نماز به قبله‌ی دنیا مخوانید، چرا که قبله‌اش صلیبی است.

پیری عالم نگر و تنگیش

چشمه‌سرابی است فرییش مخور

تا نفریبی به جوان رنگیش

قبله صلیبی ست، نمازش مبر (ص ۶۷)

این فلک غدار و این آسمان کجمدار، مانند تو، بسیار کشته است و از تو قوی تر، بسیار نابود کرده است. در غم این شیشه‌ی عمر چقدر باید نشست، شیشه‌ای که به یک باد شکسته می‌شود:

دور فلک چون تو، بسی یار کشت

دست قوی تر ز تو، بسیار کشت

در غم این شیشه، چه باید نشست

کش به یکی باد، توانی شکست (ص ۶۸)

این فلک غدار، به هیچ کس وفا ندارد. از وصل او مراد نجوی و از این دنیای بیرحم، توقع رحم و انصاف نداشته باش:

خیز و بساطِ فلکی، در نورد

زان که وفا نیست در این تخته نرد

نقش مراد از در وصلش مجوی

خصلت انصاف ز فضلش مجوی (ص ۶۲)

ع ۱ - آیا جنابعالی معتقدید که این خاکدان، کنج امان نیست و این میهمانخانه‌ی مهمان کش، سرانجام شاه و گدا را به یکسان به خاک گور خواهد سپرد؟

نگ - همین طور است که گفتید. هرکس از کاسه‌ی دنیا به اندازه‌ی یک انگشت بخورد، سرانجام کاسه سرش، حلقه‌ی انگشت می‌شود. هیچ کس جان از این جهان به در نخواهد برد و هیچ کس این نامه یا رقعه را به پایان نخواهد رساند:

کنج امان نیست در این خاکدان

مغز وفا نیست در این استخوان

هرکه ازین کاسه، یک انگشت خورد

کاسه‌ی سر، حلقه‌ی انگشت کرد (ص ۶۲)

کس به جهان در، ز جهان جان نبرد

هیچ کس این رقعه، به پایان نبرد (ص ۶۳)

این دنیا منزل فانی ست و قراری ندارد. این دنیا باد خزان‌ی ست، فریب بهارش را مخور:

منزل فانی ست، قرارش مبین

باد خزان‌ی ست، بهارش مبین (ص ۶۳)

کیست که این دزد کلاهش را نبرده باشد و کیست که فریب این غول از راه به درنبرده باشدش:

کیست که این دزد، کلاهش نبرد

و آفت این غول، ز راهش نبرد (ص ۶۸)

ع ۱ - جناب آقای نظامی گنجوی، چرا این قدر از روزگار غدار و فلک کجمدار شکوه می‌کنید؟

نگ - روزگار دشمن جان آدمی ست و بهتر آن است که آدمی از دوستی روزگار دست بردارد. این دنیای فانی مانند دوزخی آتشین است و ای خوشا آنان که از آن سبکبار گذشتند:

دشمن جان ست، ترا روزگار
 دوزخ گوگرد شد این تیره دشت
 خویشتن از دوستیش، واگذار
 ای خنک آن کس که سبکتر گذشت
 در تف این چشمه ی گوگرد کن (ص ۸۳)

۲ - گر مرگ رسد، چرا هراسم

ع ۱ - جناب آقای نظامی گنجوی، با این حساب، باید جنابعالی از مرگ وحشت داشته باشید.
 ن گ - خیر، ابدا چنین چیزی نیست. من از مرگ نمی ترسم. زیرا مرگ، از نظر من، دروازه ی ورود به
 سرای باقی است.

گر مرگ رسد، چرا هراسم
 این مرگ نه باغ و بستان است
 کان راه بتست، می شناسم
 کو راه سرای دوستان است (ص ۴۴۱)
 اگر درست دقت کنید، این مرگ، پایان راه نیست، بلکه یک نوع نقل مکان از دنیای فانی به جهان باقی است.
 درست مانند آن است که از خوابگاهی به بزم شاهی نقل مکان کنیم:
 گر بنگرم آن چنان که رایبی ست
 از خوردگه به خوابگاهی
 این مرگ نه مرگ، نقل جایی ست
 وز خوابگاهی به بزم شاهی (ص ۴۴۱)

ع ۱ - همان طور که می دانید، مولوی در برابر مساله ی مرگ، فلسفه ی عرفان را مطرح کرده است و خیام
 فلسفه ی اعتنات فرصت را و حافظ آمیزه ای از این دو فلسفه را. راه حل جنابعالی در برابر مساله ی مرگ کدام
 است؟

ن گ - راه حل من در برابر مساله ی مرگ، آویختن به دامن دین و ایمان است. دیگران راه طریقت را پیشنهاد
 کرده اند و من راه شریعت را:

تا ندرد دیو گریبان خیز
 شرع ترا خواند، سماعش بکن
 دامن دین گیر و در ایمان گریز
 طبع ترا نیست، وداعش بکن (ص ۸۴)

در اینجا مقصود من از طبع، همان نفس اماره و شهوات حیوانی است. با طبع حیوانی خود، وداع کن و به
 دامن دین و ایمان پناه ببر. تو در چنبره ی این فلک چنبری اسیری و سر سالم از این دام به در نخواهی برد.
 آخر گفتار تو خاموشی مرگ است و حاصل کار تو فراموشی دیار مردگان است. از این دور باطل خود را نجات
 بده و سنگ بر شیشه ی خوناب بزنی و لعبت دنیای فانی را مانند شیطان رجیم، رجم کن و بر روی حرف دنیا
 قلم نسخ بکش:

چنبر توست این فلک چنبری
 آخر گفتار تو، خاموشی است
 تا تو ازین چنبره، کی سربری
 حاصل کار تو، فراموشی است
 بانگ بر این دور جگر تاب زن
 رجم کن این لعبت شنگرف را
 در قلم نسخ کش این حرف را (ص ۸۴)

ای نظامی برخیز، زیرا جان که پادشاه مملکت بدن ست بر اسب رفتن برنشسته است، تو چرا پای بست و
 همسر این دنیای دنی شده ای و بر جا مانده ای؟

خیز نظامی که ملک بر نشست
 همسر این جا چه شوی پای بست (ص ۵۹)

۳ - داستان موبد صاحب نظر

ع ۱ - آقای نظامی گنجوی، جنابعالی در دفتر مخزن الاسرار به داستان موبد صاحب نظر اشاره کرده اید، ماجرای این موبد چه بوده است؟

ن گ - روزی موبدی هندی از کنار بوستانی می گذشت. بوستانی دید چون بهشت برین، پر از گل‌های رنگارنگ و پر از بنفشه و لاله و نرگس:

| | |
|----------------------------|----------------------------------|
| موبدی از کشور هندوستان | رهگذری کرد سوی بوستان |
| مرحله ای دید، منقش رباط | مملکتی یافت، مزور بساط |
| از چمن انگیخته گل، رنگ رنگ | و ز شکر آمیخته می، تنگ تنگ |
| زلف بنفشه، رسن گردنش | دیده ی نرگس، درم دامنش |
| لاله، گهر سوده و فیروزه گل | یک نفسه لاله و یک روزه گل (ص ۶۳) |

ع ۱ - این بوستان پرگل سمبول چه چیزی است؟

ن گ - این بوستان رنگارنگ، سمبول و نماد و مظهر جهان فانی است.

ع ۱ - آیا موبد هندی فریفته ی این بوستان پر گل می شود و فریب این دنیای فانی را می خورد؟

ن گ - آری. موبد هندی دل‌بسته ی این دنیای پر نقش و نگار می شود. اما، چند ماه بعد که گذرش به همان بوستان بهشتی و آن روضه ی مینو می افتد، می بیند که آن بهشت زمینی از بین رفته است و دوزخی از خار و خس جای آن همه گل و گیاه را گرفته است. به جای بلبل و هزارستان، زاغ و زغن و کلاغ در آن جا منزل کرده اند.

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| پیر چو زان روضه ی مینو گذشت | بعد مهی چند، بدان سرگذشت |
| زان گل و بلبل که در آن باغ دید | نالاه ی مشت ی زغن و زاغ دید |
| دوزخی افتاده به جای بهشت | قیصر آن قصر، شده در کشت |
| سیزه به تحلیل به خاری شده | دسته ی گل، پشته ی خاری شده (ص ۶۳) |

ع ۱ - موبد هندی در برابر این منظره چه عکس العملی نشان می دهد؟

ن گ - موبد هندی مدتی در آن منظره تامل می کند و بر کار دنیا می خندد و به حال خود می گریه:

پیر در آن تیز روان بنگریست
بر همه خندید و به خود بر گریست (ص ۶۳)

ع ۱ - چرا موبد هندی به حال خودش گریه می کند؟

ن گ - چون درمی یابد که هرچه از آب و خاک درست شده باشد، سرانجام خراب خواهد شد، و او نیز که از آب و گل است، سرانجامی جز مرگ ندارد و مانند آن بوستان بهشتی، سرانجام، نابود خواهد شد:

| | |
|---------------------------|-----------------------------------|
| هرچه سر از خاکی و آبی کشد | عاقبتش، سر به خرابی کشد |
| به زخرابی چو دگر کوی نیست | جز به خرابی شدنم، روی نیست (ص ۶۳) |

ع ۱ - بعد از آن که موید هندی به این حقیقت تلخ پی می برد، چه می کند؟
ن گ - موید هندی، مدت زیادی در باره ی سرنوشت آدمی و مساله ی مرگ و زندگی فکر می کند و سرانجام جرقه ای در ذهنش روشن می شود و به حال خود دانا شده و خدای خود را می شناسد و به این راز پی می برد که پس از عدم و مردن به سوی آن یار بی همتا باز خواهد گشت :

چون نظر از بینش توفیق یافت
صیرفی گوهر آن راز شد
عارف خود گشت و خدا را شناخت
تا به عدم سوی گهر باز شد

ع ۱ - از این داستان چه نتیجه ای می گیرید؟

ن گ - نتیجه ای که می گیریم این است که آدمی باید برخیزد و این ایام زود گذر را وداع کند و دامن از دام این جهان فانی برکشد و به دنبال مملکتی بهتر از مملکت جهان خاکی باشد:

خیز و وداعی بکن ایام را
مملکتی بهتر ازین ساز کن
از پس دامن فکن این دام را
خوش تر ازین حجره، دری باز کن (ص ۶۴)
آدمی باید رخت این دنیای فانی را رها کند تا سبکبار شود، زیرا سبکباران زودتر به مقصد می رسند. آدمی باید این جهان خاکی را رها کند و دنبال آن باشد که در زلال آن سرای جاودانی بیارامد:
رخت رها کن که گران رو کسی
بر فلک آی، ار طلب دل کنی
کز سبکی زود به منزل رسی
تا تو درین خاک، چه حاصل کنی (ص ۶۴)

ع ۱ - جناب آقای نظامی گنجوی، با آن که از محضر گرم جنابعالی سیر نمی شویم، اما متأسفانه وقت ملاقات ما به پایان رسیده است و مجبوریم دنباله ی مصاحبه را به وقت دیگر موکول کنیم. بار دیگر از این که دعوت ما را پذیرفتید تشکر می کنم.

دنباله ی این مصاحبه ی جالب را در شماره ی آینده با هم خواهیم خواند.

منبع:

شعر های این مقاله از کتاب زیر نقل شده است و در کنار هر شعر شماره ی صفحه ی آن آمده است:
کلیات حکیم نظامی گنجوی به اهتمام پرویز بابایی، مطابق نسخه ی تصحیح شده ی وحید دستگردی، انتشارات راد، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴. این کتاب شامل مخزن الاسرار، خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، و اسکندر نامه است.

Phil06Nezami1.vnf

abbas.ahmadi@mailcity.com